

## رجایی دولت خود را انقلابی و مکتبی توصیف می کرد اما به تخصص کمتر توجه داشت

گفت و گوی مهندس محمد توسلی با خبرنگار شهروند امروز:

شماره ۶۱ یکشنبه ۸۷/۶/۱۰

محمدتوسلی سابقه طولانی دوستی با محمدعلی رجایی دارد و پس از انقلاب نیز در ابتدای دوران نخست وزیری رجایی، شهردار تهران بوده است. با او در خصوص خاطراتش از رجایی، پیش و پس از انقلاب گفت و گو کردیم و او ناگفته هایش از رجایی را با ما در میان گذاشت.

در ابتدا اگر ممکن است از اولین آشنایی تان با آقای رجایی بگویید. گویا سابقه آشنایی شما به فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان در دهه ۱۳۳۰ بر می گردد.

بله، اولین آشنایی من با مرحوم رجایی به سالهای ۱۳۳۵ و بعد از آن باز می گردد که مربوط به فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان است. ایشان در جلسات عمومی انجمن حضور داشتند و من از آن جلسات چند عکس تاریخی دارم که در یکی از این عکسها مرحوم بازرگان، مطهری و طالقانی حضور دارند و در کنار عکس هم دکتر شریعتی و آقای رجایی دیده می شوند. حضور ایشان در کنار دکتر شریعتی و دیگران نشان می دهد که اندیشه او از چه منبعی تغذیه شده و خاستگاه تکوین شخصیت او کجا بوده است. وقتی نهضت آزادی تاسیس شد، رجایی هم عضو نهضت شد و همکاری های اجتماعی گسترده ای با نهضت داشت. بعد از انقلاب هم تا اسفند ۵۸ با نهضت همکاری می کردند که بعد از انتخابات ریاست جمهوری، وقتی مهندس سبحانی نامه ای نوشتند و همراه با ۱۲ نفر دیگر از نهضت خارج شدند، شهید رجایی هم یکی از آن جدانشدگان از نهضت بودند.

آیا ایشان در انجمن اسلامی مهندسين و نهضت مسئولیت خاصی داشتند؟ دیدگاههای ایشان در جلسات چگونه بود؟ از حضورشان بگویید.

من به یاد ندارم که ایشان در فعالیتهای انجمن های اسلامی و نیز نهضت آزادی مسئولیت مشخصی را قبول کرده باشند. آقای رجایی چهره موقر و کم حرف و متینی داشت. اهل صحبت کردن و جلو بودن نبود. او در جلسات مرحوم طالقانی در مسجد هدایت، جلسات منزل دکتر شیبانی و یا جلساتی که در خوابگاهها تشکیل می شد، با علاقمندی حضور پیدا می کرد. من تنها حضور ایشان در آن جلسات را به خاطر دارم و درباره دیدگاه شخصی ایشان چیز خاصی در خاطر من نیست. البته به عکسهای آن زمان هم که نگاه می کنیم متوجه می شویم که حضوری حاشیه ای داشته اند. ایشان در همان زمان از نظر حرفه ای یکی از دبیران ریاضی خوشنام در دبیرستان کمال بودند.

در همان دبیرستانی که دکتر سبحانی هم تدریس می کرد.

بله، علاوه بر آن، آقای رجایی در هنرستان کارآموز که وابسته به انجمن اسلامی مهندسين بود هم تدریس می کرد و با مدرسه رفاه هم که جمعی از فعالان بازاری روشن و فعال راه انداخته بودند ارتباط داشت.

## چگونه و از چه طریقی ایشان به نهضت آزادی پیوستند؟

به یاد نمی‌آورم که زمینه پیوستن او به نهضت آزادی چگونه پیش آمد. اما طبیعی بود که بچه‌های انجمن اسلامی دانشجویان به نهضت پیوندند. خاطره‌ای هم از آن دوران دارم. به یاد دارم که در شهریور ۵۰ بلافاصله پس از بازداشت رهبران سازمان مجاهدین خلق، اولین کسی که بازداشت آنها را در جمع ما و در جمع انجمن اسلامی مهندسين مطرح کرد، آقای رجایی بود. او کمک مالی و لجستیکی برای سازمان جمع‌آوری می‌کرد و در تدارک خانه‌های امن برای سازمان فعال بود. من حتی بعد از مدتی متوجه شدم ایشان با همراهی گروه فعال در مدرسه رفاه یک هسته پشتیبانی مالی و لجستیکی برای سازمان مجاهدین تشکیل داده است. بنابراین تلاش‌های آقای رجایی در زمینه کمک به مجاهدین بسیار چشمگیر بود تا آنجا که به جرات می‌توان مدعی شد نقش ایشان کمتر از کادرهای سازمان نبوده است. بعد از بازداشت سران این سازمان با تلاش‌های مرحوم رجایی، مهندس سحابی نامه‌ای نوشتند و من این نامه را از طریق برادرم برای آقای قطب زاده فرستادم. محتوای این نامه معرفی سازمان مجاهدین و خبر دستگیری و سابقه مبارزاتی اعضای ارشد آن برای آشنایی دوستان خارج از کشور بود. اما ظاهراً ساواک صندوق پستی صادق قطب‌زاده را کنترل می‌کرد و داستان لو رفت. لذا ۱۹ مهرماه من بازداشت و در دادگاه نهایتاً به یکسال زندان محکوم شدم. در آن زمان هنوز رجایی بازداشت نشده بود. در سال ۵۲ که آقای لطف‌الله میثمی هم از زندان آزاد شد، با آزادی او ما سه نفر یعنی من و رجایی و میثمی یک حلقه تشکیل دادیم و از طریق میثمی با سازمان ارتباط برقرار کردیم. ما به این ترتیب در سال ۵۲ و ۵۳ جلساتی را به صورت مخفی داشتیم.

## آیا شما به عضویت سازمان مجاهدین هم در آمدید؟

تنها میثمی عضو سازمان بود و من و رجایی به صورت جانبی با سازمان ارتباط داشتیم. میثمی نشریات سازمان را می‌آورد و از ما هم نظر می‌خواست. فعالیت ما در دوره‌ای بود که تمام کادرهای اصلی سازمان یا در زندان بودند و یا شهید شده بودند. کادرهای دوم و سوم بودند که فعالیت می‌کردند. در همین دوران بود که زمینه تغییر مواضع در سازمان ایجاد شده بود و شعار « بیایید پرچم تجدیدنظر را در سازمان برافراشته کنیم» در یکی از نشریات سازمان درج شده بود. این را هم باید بگویم که در جریان آن جلسات سه نفره، همسر آقای رجایی مسئولیت برقراری ارتباطات را برعهده داشتند و در این زمینه خیلی دقیق و منظم عمل می‌کردند و در واقع رابط ما بودند. اگر تغییری در قرار ما ایجاد می‌شد از طریق خانم رجایی به همدیگر خبر می‌دادیم.

## آقای رجایی به چه علت و چگونه بازداشت شد؟

رجایی به خاطر کتابی که به خواهرزاده‌اش داده بود، بازداشت شد. او در بازجویی‌ها می‌گوید که کتاب را به خانه‌اش انداخته بودند و اتهام را نمی‌پذیرد. لذا در کمیته مشترک شکنجه شدیدی را متحمل می‌شود که آثار آن را بعد از انقلاب در سفر به نیویورک و در سازمان ملل نشان داد. من معتقدم که شخصیت واقعی رجایی را باید در زندان شناخت. او در زندان انفرادی پایداری و استقامت و تقوای سیاسی و اجتماعی خود را به نمایش گذاشت. او زیر شکنجه خیلی راحت می‌توانست هسته سه نفری ما را لو دهد یا حتی خدمات گسترده قبلی خود به سازمان در مدرسه رفاه را بازگو و آن شبکه را معرفی کند. اما رجایی کوچکترین اطلاعاتی در

اختیار بازجوها گذاشت و ناشناخته وارد بند عمومی زندان شد. آن هم در زندانی که بچه‌های مجاهدین آن را مدیریت می‌کردند. آن زمان مرسوم بود که زندانیانی که جرم شان مشخص نبود و یا در بازجویی‌ها به جرمی اعتراف نکرده بودند، از جانب زندانیان طرد می‌شدند. رجایی به علت استقامت در بازجویی‌ها نمی‌توانست هویت حقیقی خود را برای زندانیان فاش کند و از طرف دیگر به این علت که ارتباط تشکیلاتی با سازمان نداشت در زندان و درمیان زندانیان هم سختی‌های زیادی می‌کشید. برخوردهایی که اعضای سازمان مجاهدین در زندان با او داشتند برخوردهای خوبی نبود و اصلاً به نظر من همان برخوردها زمینه‌های اختلاف فکری و شکاف سیاسی بعد از انقلاب را میان ایشان و مجاهدین فراهم کرد.

### آیا ارتباط آقای رجایی با نهضت آزادی با همان قوت تا انقلاب ادامه پیدا کرد؟

رجایی در آبان و یا آذر ۵۷ از زندان آزاد شد و هنوز با نهضت ارتباط داشت. آن زمان نهضت، تجدید سازمان داده و فعال شده بود. اما آقای رجایی از طرف دیگر، ارتباط خود با حلقه مدرسه رفاه را هم همزمان حفظ و با مرحوم بهشتی و باهنر ارتباط قوی‌تری پیدا کرد. آنچنانکه بعد از پیروزی انقلاب، آقای بهشتی، رجایی را به شورای انقلاب معرفی کرد تا وزارت آموزش و پرورش را به او واگذار کنند. آقای بازرگان با این انتخاب موافق نبود و می‌گفت ایشان حداکثر دبیر دبیرستان بوده است و حداکثر می‌تواند سرپرست وزارتخانه باشد که در نهایت هم همین حکم سرپرست به ایشان ابلاغ شد. ناگفته نماند که در دوران حضور آقای رجایی در وزارت آموزش و پرورش من هم در شهرداری تهران بودم و ما همکاری خوبی باهم داشتیم. به صورت مشخص ما برای تشکیل شورای محله و شورای شهر در تهران برنامه‌ریزی کرده بودیم. قرار براین بود که سایر ارگان‌های خدمات شهری هم خودشان را با شهرداری هماهنگ کنند و بر اساس یک نظام واحد، منطقه بندی انجام شود. آقای رجایی هم به مراکز پراکنده آموزش و پرورش دستور دادند که با شهرداری هماهنگ باشند. این یکی از خدمات ساختاری آقای رجایی در آموزش و پرورش بود.

### نوع نگاه ایشان در آموزش و پرورش چگونه بود که اعضای دولت موقت مخالف بودند؟

رجایی با مدارس خصوصی موافق نبود و بحث عدالت در آموزش و پرورش را مطرح می‌کرد. دکتر سبحانی در شورای عالی آموزش و پرورش به شدت با این دیدگاه مخالف بود. ولی رجایی این دیدگاه را پی گرفت و ضربه سنگینی به مدارس بخش خصوصی در آن دوران وارد شد. او معتقد بود که امکانات باید در همه مدارس یکسان باشد و معنی ندارد که در یک مدرسه خصوصی خدمات بیشتری به دانش‌آموزان داده شود و این را تبعیض می‌دانست.

گویا وقتی آقای رجایی نخست وزیر شدند و شما هم شهردار بودید در همان ابتدای کار ایشان جلسه‌ای طولانی با هم داشتید و بحث‌های صریحی هم با هم کرده‌اید. می‌خواستم که اگر ممکن است از آن جلسه بگوئید و اینکه اصلاً چرا برگزار شد؟

وقتی آقای رجایی نخست وزیر شدند به من تلفن کردند و گفتند که علاقمندم شما در شهرداری بمانید. اما من استعفای خود را به بنی صدر داده بودم و او هم نپذیرفته بود و حالاً مصمم بودم که با انتخاب آقای رجایی به نخست وزیری، دیگر از شهرداری استعفا بدهم. به او گفتم که باید نکاتی را با شما مطرح کنم. هماهنگ کردم و در ساختمان وزارت آموزش و پرورش در خیابان اکباتان یک جلسه با هم ملاقات داشتیم که

۴ ساعت طول کشید و در تمام این ۴ ساعت ما با هم بحث و صحبت کردیم. من دو ایراد به مرحوم رجایی وارد می‌کردم. اول اینکه چرا نخست وزیری را پذیرفتید. گفتم شما که حداکثر و نهایتاً یک مدرسه را اداره کرده‌اید چگونه حاضر شدید مسئولیتی (رئیس دستگاه اجرایی کشور) که نیاز به سلسله مراتب دارد را بپذیرید. ایشان پاسخ گفت که این ایراد را می‌پذیرد و خود را در آن سطح نمی‌داند ولی افرادی برای این مسئولیت مطرح بودند از جمله آقای احمد سلامتیان و میرسلیم که به نفع انقلاب بود که ایشان در مقابل آنها این مسئولیت را بپذیرد. نکته دیگری که من در آن جلسه توضیح دادم مشکلاتی بود که ما در اداره شهر تهران داشتیم. از جمله این مشکلات عدم هماهنگی مدیران ما با مدیران وزارتخانه‌ها و نیز دخالت همه جانبه مدیران عرصه‌های مختلف در اداره شهر تهران بود که به نفع مردم و انقلاب نمی‌توانست باشد. این دخالت‌ها را توضیح دادم. ایشان هم گفتند که تلاش می‌کنم هماهنگی‌های لازم ایجاد شود تا شما بتوانید در شهرداری بمانید و کار کنید. من نامه استعفایم را به آقای رجایی دادم و با این حال ایشان گفتند شما به کارتان ادامه بدهید. ایشان حتی در پاسخ به استعفای من نامه‌ای نوشتند و از خدمات گذشته تقدیر کردند و ضرورت تداوم آن را در آن شرایط اعلام کردند. من هم به دلیل علاقه عاطفی ای که به ایشان داشتم و به دلیل سنگین بودن این وظیفه که کسی در آن شرایط حاضر به عهده‌داری آن نبود، به عنوان یک واجب عینی پذیرفتم که به کار خود ادامه بدهم. اما در حالیکه در ماه‌های اول روابط ما خیلی خوب بود و ایشان بسیار پیگیری و حمایت می‌کردند، به تدریج مناسبات تغییر کرد که به خروج من از شهرداری تهران منجر شد.

#### آیا اتفاقات خاصی افتاد که به خروج شما از شهرداری تهران منجر شد؟

بله، دو اتفاق مشخص افتاد یکی از آنها به ماجرای متروی تهران برمی‌گشت. ما برای پروژه ترافیک تهران برنامه‌ریزی کرده بودیم. طراحی ترافیک محدوده مرکزی شهر تهران از پروژه‌هایی است که در شش ماهه بعد از انقلاب طراحی شد و امروز هم بدون آنکه چارچوب آن تغییر کند، تکمیل و اجرا شده است. در مرحله دوم طراحی برای توسعه بزرگراه‌های تهران و شبکه ارتباطی شهر تهیه کرده بودیم. یک طرح بلندمدت هم داشتیم که به اجرای مترو در تهران برمی‌گشت همین‌جا، جا دارد از مرحوم عبدالحسین ابراهیمی که رییس کانون کارشناسان کشور بودند و قبل از انقلاب قائم‌مقام آقای شهرستانی در شهرداری تهران بودند، تشکر کنم. ایشان خواهش ما را پذیرفتند و مدیرعاملی مترو تهران را قبول کردند و در این سمت در همان مدت کوتاه خدمات چشمگیری داشتند. اما برخی وزرای آقای رجایی به شدت با پروژه مترو مخالفت کردند و حتی یکی از آنها در مصاحبه‌ای گفت: در شرایطی که مردم سیستان و بلوچستان نان ندارند و علف می‌خورند، چرا ما باید هزینه‌ای را صرف ساختن مترو کنیم. با آقای رجایی صحبت شد. به ایشان گفتم که این کار، کارشناسی شده و اجرای آن ضرورت دارد. قرار شد ما گزارشی به کمیته فنی (دولت) بدهیم و مسئولان را توجیه کنیم. از آن گروه فنی، امروز متاسفانه فقط آقای مهندس شهاب گنابادی وزیر اسبق مسکن و شهرسازی در قید حیات هستند. در آن گروه پنج نفره، مهندس کلانتری و آقای دکتر فیاض‌بخش و دکتر عباسپور هم حضور داشتند. ما دو جلسه با این کمیته فنی داشتیم که در آن جلسات من و آقای عبدالحسین ابراهیمی شرکت می‌کردیم و اسناد فنی را ارائه می‌کردیم. ما گزارشی از وضعیت مترو در شهرهای دنیا و نیازهای ترافیکی تهران ارائه کردیم و گفتیم که برای اجرای مترو در تهران دیر شده است. اعضای کمیته فنی در آن دو جلسه قانع شدند. آقای رجایی تعجب کرده بود که چه‌طور همه آنها را قانع

کرده‌ایم. با خط سیاسی به من زنگ زده و گفت تو همه را متعجب کردی: من هم گفتم چون بحث ما کارشناسی بود جایی برای مخالفت باقی نماند. اما دوباره در مطبوعات همان عضو کابینه گفت که باید پروژه مترو متوقف شود. فهمیدیم که اراده‌ای در دولت، با مدیریت ما در شهرداری مخالف است و بنابراین حضور ما در شهرداری نمی‌تواند منشاء خدمت باشد.

### **گفتید که دو اتفاق باعث خروج شما شد، اتفاق دوم چه بود؟**

اتفاق دوم هم به مشارکت شهرداری در پشتیبانی از جبهه‌های جنگ باز می‌گشت. ما پس از آغاز جنگ تحمیلی یک روز در شهریور ۵۹ جلسه معاونین شهرداری در خیابان فاطمی بودیم که هواپیماهای عراقی از مقابل ساختمان عبور کرد که بمب‌هایی را در فرودگاه مهر آباد انداخته بودند، از همان لحظه احساس کردیم که شهرداری باید به پشت جبهه‌ها کمک کند. بعد از انقلاب، انجمن‌های محلی در غیاب شورای شهر تشکیل شده بود و ما بسیاری از اختیارات را به آنها تفویض کرده بودیم. ما این انجمن‌های محلی را سازماندهی کردیم تا به ستاد مردمی جنگ و جلب حمایت برای پشت جبهه‌ها تبدیل شوند. در آن زمان آقای مهدوی‌کنی وزیر کشور بودند. از وزارت کشور به ما اطلاع دادند که شما باید کارتان را متوقف کنید. گفتیم چرا؟ گفتند دلیل آن را حضوری می‌گوییم. به ساختمان وزارت کشور در خیابان بهشت رفتیم. در آنجا آقای مهدوی‌کنی و میرسلیم و زواره‌ای حضور داشتند. مذاکرات آن جلسه یکی از خاطرات تلخ من است. به ما گفتند سفره‌تان را جمع کنید و کاری به این کارها نداشته باشید و مسئولیت شما در شهر تهران، صرفاً جمع‌آوری زباله است. به هر حال وزارت کشور، قائم‌مقام انجمن شهر بود و در غیاب انجمن شهر، مصوبات شهرداری باید به تایید وزیر کشور می‌رسید. مخالفت با مشارکت شهرداری و انجمن‌های محلی در کمک به پشت جبهه‌ها برای ما خیلی سنگین بود. جلسه‌ای در شهرداری گذاشتیم. معاونان من استعفا دادند و من با آقای رجایی صحبت کردم. ایشان گفتند که بمانید ما حل می‌کنیم. من امیدی به حل مشکلات نداشتم. بنابراین تصمیم گرفتم با آقای خمینی دیداری داشته باشم. ارتباط ما با حاج احمدآقا نزدیک بود و از طریق ایشان وقتی گرفتم و در اوایل دی‌ماه ۵۹ خدمت امام رفتم. دیدار ما حدود ۲۰ دقیقه طول کشید. من گزارشی از مشکلات مدیریت شهر تهران دادم و توضیح دادم که چرا ادامه کار برای ما غیرممکن است و گفتم که همکاران ما، در این شرایط به صلاح مردم نمی‌دانند که در شهرداری بمانیم چون امکان خدمت‌رسانی وجود ندارد. گفتم که آقای رجایی استعفای من را نپذیرفته‌اند، شما بپذیرید. من سابقه حضور در نجف را داشتم و از همانجا با امام آشنا بودم. ایشان تاملی کردند و گفتند باز هم مقاومت کنید و کارتان را ادامه دهید. از جلسه که بیرون آمدم مرحوم آیت‌الله توسلی را دیدم که همیشه به ما لطف خاصی داشتند. در همانجا با خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی که حضور داشت، مصاحبه‌ای کردم و عین مذاکرات را گفتم. روز بعد آن مصاحبه در روزنامه انقلاب اسلامی و میزان چاپ شد. با انعکاس این مصاحبه، آقای مهدوی‌کنی بلافاصله یک یادداشت کوتاهی فرستادند و با استعفای من موافقت کردند. آقای زواره‌ای را به عنوان سرپرست شهرداری تهران معرفی کردند که ما هم صندوق شهرداری و همه چیز را تحویل ایشان دادیم.

**در این میان نظر آقای رجایی به واقع چه بود؟ ایشان نمی‌توانست در برابر آن موج مخالفت با حضور شما بایستند؟**

می‌دانم که آقای رجایی نسبت به ما حسن‌نیت داشت اما فضای سیاسی در دولت ایشان به شدت در مخالفت با ما بود و نمی‌خواستند که ما سرکار باشیم. آنها با طیف روشنفکران دینی مخالف بودند ولی می‌خواستند که آنها را به کل از عرصه مدیریت کشور خارج کنند. اراده‌ای سیاسی برای این منظور وجود داشت و احتمالاً مرحوم رجایی، توان مقابله با آن فشار را نداشت.

**سوالی هم درباره جدایی آقای رجایی از نهضت آزادی داشتیم. چرا ایشان به همراه جمع دوازده نفره و بعد از انقلاب از نهضت جدا شدند؟ آیا انتقاد خاصی داشتند؟**

بعد از انقلاب، چهره‌های اصلی نهضت در دولت موقت مشغول به کار شدند و برخی از دوستان که خارج از دولت بودند به همراه آقای سحابی نهضت را اداره می‌کردند. آنها روحیه‌ای چپ داشتند و منتقد دولت بودند. برای همین هم در ریاست جمهوری اول از ریاست جمهوری آقای حبیبی حمایت کردند که یک اشتباه تاریخی بود. چرا که مهندس بازرگان می‌خواست نامزد انتخابات بشود ولی با خون‌دل تسلیم مخالفت و رأی این اکثریت نهضت شد. تحلیل امروز ما این است که اگر آقای بازرگان کاندیدا می‌شدند روند اوضاع می‌توانست تغییر کند و خیلی خشونت‌ها که در دوره بنی‌صدر اتفاق افتاد، اتفاق نمی‌افتاد. روی کار آمدن راست‌افراطی در کشور نتیجه عملکرد چپ‌افراطی و خشونت‌های آن سال‌ها بود. اما به هر حال وقتی مجموعه چپ نهضت آزادی و آقای سحابی استعفا دادند و از نهضت خارج شدند، آقای رجایی هم به واسطه رابطه‌اش با آن جمع و آقای سحابی، استعفا داد و آن بیانیه ۱۳ نفره را امضا کرد. مرحوم رجایی روی باورهای خودش پایدار و استوار بود و به لحاظ شخصیتی فردی صادق بود. او باورهای عمیقی به ارزش‌های انقلاب داشت. دولت خود را یک دولت انقلابی و مکتبی توصیف می‌کرد و البته در آن فضا چندان بر تخصص‌گرایی تاکید نداشت.

**آیا این تاکید آقای رجایی بر تعهد در برابر تخصص، در قیاس با شعارهای دولت نهم، حکایت از یک شباهت ریشه‌ای دارد یا یک شباهت ظاهری است؟**

این شباهت، صرفاً شکلی و شعاری است. من خصوصیات مرحوم رجایی را با دولت نهم هماهنگ نمی‌بینم. شاید بهترین دفاعیه را در این زمینه خانم رجایی کردند و تفاوت‌ها را توضیح دادند. جریان حاکم در دولت نهم می‌خواهد با فرهنگ مدیریت مکتبی، عملکرد و مشکلات خود را توجیه کند، حال آنکه ۳۰ سال پس از انقلاب و در حالی که نظام جمهوری اسلامی به مرحله استقرار رسیده، دیگر باید از تخصص و ضابطه صحبت کرد. این شعارهایی که امروز داده می‌شود، یک بازگشت بدون منفعت، به گذشته است